



سرنوشت نظام سیاسی ایران پس از انقلاب مشروطه با پیریشانی‌های بسیاری رقم خورد و در فاصله کوتاهی به تغییر خاندان سلطنت و برقراری حکومت استبداد پهلوی انجامید. مردم ایران هنوز طعم حکومت مشروطه را نچشیده بودند که ناخواسته در گیر مشکلات و عوارض جنگ جهانی شدند. فقر عمومی، ناامنی گسترده، مداخلات بیگانگان، تهدید استقلال و تمامیت ارضی کشور، اختلاف و دودستگی نخبگان سیاسی، تحولات جهانی و زمینه‌های ناپسامانی داخلی، سرانجام قدرت را از «احمدشاه قاجار» گرفت و به دست «رضاخان میرپنج» سپرد. رضاخان نه‌تنها نظام مشروطه سلطنتی را استحکام و قوام نبخشید، بلکه بی‌سابقه‌ترین دیکتاتوری تاریخ ایران را عملی ساخت. پس از اشغال ایران در شهریور ۲۰، حکومت رضاخانی نیز به پایان رسید و پسر ارشد او- البته پس از رضایت اشغالگران- بر تخت پادشاهی تکیه زد. حکومت محمدرضا، از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷، که یک دوره طولانی ۲۷ ساله را شامل می‌شود، در نوسانات و التهابات بسیاری غوطه‌ور شد. هر چند در ابتدای سلطنت او تا حدودی فضای باز سیاسی در کشور ایجاد شد و فراکسیون‌های متعدد مجلس و احزاب گوناگون در سطح جامعه پدید آمدند اما هر چه پایه‌های قدرت او بیشتر تثبیت می‌یافت، فضای باز سیاسی نیز تنگ‌تر می‌شد. جز آیت‌الله کاشانی(ره) و دکتر مصدق، معارض عده‌ای برای محمدرضاشاه وجود نداشت و او ۲۰ سال اول حکومت خود را با ملایمت سپری کرد اما از سال ۴۰ به بعد، هم شاه در روبه حکومتی خود گستاخ‌تر و مستبدتر شده بود و هم مخالفان او جدی‌تر در عرصه سیاست نمود و حضور یافتند. گروه‌ها و جریانات سیاسی بسیاری هر روز بیش‌ازپیش در تشکل‌های ساختارمند گوناگون ظهور می‌کردند که طیفی از مذهبی تا مارکسیستی را شامل می‌شد اما دشمن عمده و سرسخت و خستگی‌ناپذیر شاه کسی نبود جز امام خمینی(ره)، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران که سرانجام حکومت پادشاهی را در ایران منقرض و جمهوری اسلامی را برپا کرد. در مقاله حاضر رویدادهای سیاسی عمده در دوران پهلوسی دوم و بازیگران دوران حکومت ۲۷ ساله او مورد مطالعه و بازگویی تاریخی قرار گرفته‌است. بااستفادهٔ رضانخان در شهریور ۲۰، محمدرضا، ولیعهد ۲۰ ساله، طبق قوی‌ک به متفقین جنگ دوم جهانی به فروغی داده بودند، به سلطنت رسید. شاه جدید در شرایطی که کشور توسط قوای نظامی بیگانه اشغال شده بود، در مجلس دوازدهم سوگند یاد کرد. ملت پس از ۲۰ سال دیکتاتوری، طعم آزادی را می‌چشید اما شرایط به گونه‌ای بود که مردم ایران سقوط دیکتاتوری را ضمن آثار شوم جنگ و حضور قوای نظامی بیگانه تجربه می‌کردند. مردم فریاد انتقام از عاملان فجایع دوره گذشته را سر دادند. به آنان قول داده شد حقوق‌های ضایع شده جبران خواهد شد و همچنین وعده محاکمه جنایتکاران، استرداد املاک غصب‌شده و نیز رعایت قانون اساسی داده شد و بدین‌سان فضای پرتلاطم کشور را برای پذیرش سلطنت جدید مهیا کردند. زمامداران جدید اگرچه خود را دلسوز ملت نشان می‌دادند، در واقع همان دست‌نشاندهان سیاست انگلیس بودند؛ چنانکه باامضای پیمان سه‌جانبه‌ای که به امضای «سمیرنوف» سفیر شوروی، «بولارد» وزیر مختار انگلیس و «علی سهیلی» وزیر امور خارجه ایران رسید، این زمامداران عملاً به متفقین جنگ پیوستند و تا این تعامل خود، باعث شدند اشغالگران کشور، دوست، همپیمان و متحد کشور معرفی شوند. در مقابل، روس و انگلیس متعهد شدند استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم بدارند. فروغی که در این بین نقش واسطه را برعهده داشت، پس از انجام ماموریت استعفا و با نخست‌وزیری وداع کرد و هجدهم اسفند، ۱۳۲۰ علی سهیلی جای او را گرفت.

قحطی و گرسنگی، شیوع انواع بیماری‌ها- از جمله تیفوس- و ناامنی، مردم را به ستوه آورده بود. ارتش شاهنشاهی، به‌رغم تمهیداتی که رضاخان برای آن تدارک دیده بود، فروریخت. دولت اجازه یافت اسکانس منتشر کند اما آن را در اختیار متفقین قرار داد تا به جای غارت آشکار مایحتاج مردم، هر چه را که می‌خواهند با پرداخت پول در اختیار گیرند. محافظت راه‌ها و وسایل نقلیه را اشغالگران متفق به عهده گرفتند. تنها راه خشکی که شوروی را به متفقین غربی پیوند می‌داد، ایران بود اما استالین و مولوتف از حضور ارتش سرخ در ایران منظور دیگری نیز داشتند و آن راهبایی به اقیانوس هند بود.

آزادی نسبی‌ای که به وجود آمده بود، شکل‌گیری احزاب متعددی را پی داشت. شوروی با بهره‌گیری از این وضعیت، حزب توده را راهاندازی کرد. هیات حاکمه نیز به نوبه خود، از آنجا که مطیع انگلیس بود، احزابی را برای مقابله با حزب توده به راه

متحد به شورای امنیت ارائه‌شد و «پیمینسکی»، نماینده شوروی،

اتهامات وارده از جانب ایران را رد کرد. مساله آذربایجان ایران، نخستین موضوعی بود که در دستور کار سازمان نوینباد ملل قرار می‌گرفت و لذا توجه افکار عمومی، مطبوعات و نمایندگان همه دولت‌ها را به خود جلب کرد. شوروی که خود مدعی طرفداری از آزادی ملل بود، نمی‌خواست به عنوان نخستین متجاوز در سازمان ملل مطرح شود. قوام‌السلطنه از این وضعیت بهره برد و با توافق‌های پشت‌پرده قدرت‌های بزرگ و تمکین شاه بی‌اطلاع، بار دیگر قوام در ششم بهمن‌ماه ۱۳۲۴، با اتخاذ ظاهری دوستانه در قبال احزاب چپ و شوروی، به منصب صدارت رسید اما باطنا هوادار غرب بود.

واقعه پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ و تیراندازی به شاه در دانشگاه تهران، برای دست‌نشاندهان استعمار انگلیس فرصتی فراهم آورد تا برای اجرای مقاصد خود و برقراری یک دیکتاتوری جدید دست به کار شوند. آنان ابتدا در تهران حکومت نظامی اعلام کردند و سپس حزب توده را که تبلیغات گسترده‌ای را در راستای تمایلات همسایه شمالی به راه انداخته بود، غیرقانونی اعلام کرده، اعضای فعال و کارگزاران آن را تارومار کردند. آنان همچنین آیت‌الله کاشانی را که مخالف هرگونه نفوذ بیگانه و مداخله حقوق ملت بود، دستگیر و در قلعه فلک‌الافلاک بازداشت کردند اما وقتی باطنا او نیز چاره نکرد، وی را به لبنان تبعید کردند. به این ترتیب، راه برای تشکیل مجلس مؤسسان و پاره‌ای تغییرات در قانون اساسی باز شد و در نتیجه شاه قدرت انحلال یک یا هر دو مجلس را پیدا کرد و بدین‌سان قدرت دربار در برابر ملت افزایش یافت و از این پس بود که مجلس شانز نیز که نیمی از اعضای آن را شاه منصوب می‌کرد، شکل گرفت.

در دوره نخست‌وزیری ساعد، پس از مذاکرات مفصل میان نمایندگان انگلستان و ایران (گس- گلشاینان، قراردادی الحاقی به قرارداد ۱۹۳۳(۱۳۱۲) ایران و انگلیس ضمیمه شد تا برای مدتی طولانی مردم را از تقاضای ملی‌شدن نفت منصرف کند. ساعد قرارداد الحاقی را در پایان دوره پانزدهم به مجلس برد و انتظار داشت تا تصویب آن، انگلستان همچون سایرین گذشته، بدون رقیب و با تجویز مجلس ایران، به نفت مسلط باشد اما اقلیت برجسته آن روز مجلس مقاومت شایانی کرد و در نتیجه این قرارداد به‌تصویب نرسید. مذاکرات انجام‌شده در مجلس پیرامون این قرارداد الحاقی، باعث شد مردم آگاه شوند و ماهیت استعماری قرارداد افشا شد. در برابر افشگری‌ها و مبارزات مردم، دولت ساعد هم نتوانست اودام آورد و به ناچار استعفا کرد. پس از او، علی منصور عهده‌دار نخست‌وزیری شد. از جمله تقاضاهای مردم، بازگشت کاشانی از تبعید بود و دولت در وضعیتی نبود که در برابر این خواسته مقاومت کند. آیت‌الله کاشانی در میان استقبال بی‌سابقه مردم به کشور بازگشت و از همان لحظه ورود، مبارزه علیه هیات حاکم وابسته و استعمار انگلیس را با شدتی بیش از پیش ادامه داد. قرارداد الحاقی، دیگر از جانب هیچ مجلسی قابل تصویب نبود. مجلس شانزدهم در یک انتخابات جنجالی که احزاب گوناگونی آرای مردم را در میان خود تقسیم کرد، بودند، شکل گرفت؛ در حالی که اقلیت مجلس پانزدهم اینک در راس قرار گرفته بودند. رزم‌ار، رئیس ستاد ارتش که پل‌های ترقی را با سرعت طی کرده بود، برای ایفای نقش مهمی به صحنه سیاست آمد و با اخذ فرمان نخست‌وزیری و رای اعتماد از مجلس، خواهان تصویب قرارداد الحاقی شد. این قرارداد به کمیسیون مخصوص جدید در منطقه خلیج‌فارس از مطرح کرد که خوزستان ایران را نیز شامل می‌شد. علاوه بر این، دولت بریتانیا برای در مضیقه قرار دادن ایران از لحاظ اقتصادی ۲ شعبه بانک انگلیس در ایران را تعطیل کرد و خواهان استرداد یک میلیون لیره ودیعه بانک و استرداد وام‌های پرداختی به بازگانان ایران شد. همچنین کمپانی نفت انگلیس ۱۵۰ میلیون تومان پول خود را از گردش اقتصادی ایران خارج کرد. همراه با این اقدامات، رزم‌ار را اعلام‌کرد ایران عمل توانایی اداره نفت را ندارد و اینچنین، در راستای مقابله با نهضت و خاموش کردن این مبارزات گام برداشت.

با ترور رزم‌ار و به وسیله شهید خلیل طهماسبی (عضو فدائیان اسلام) نهضت ملی قدرت گرفت و پایه نفوذ بیگانگان متزلزل شد و قرارداد گس- گلشاینان که رزم‌ار آخرین مدافع آن بود، مردود اعلام شد. در آخرین روزهای سال ۱۳۲۹، اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور از تصویب مجلس گذشت و پس از سقوط دولت ۲ ماهه علاء محمد مصدق مامور اجرای اصل ملی شدن نفت شد. طی یکسال‌ونیم دوره اول زمامداری مصدق، میان ملت، سرنان نهضت و دولت هماهنگی کامل وجود داشت و لذا همه طرفندهای انگلیس بی‌اثر شد؛ به‌گونه‌ای که تهدید نظامی با طرح مساله جهاد، محاصره اقتصادی با انتشار اوراق قرضه ملی و کمک‌های مردمی و نیز شکایت به شورای امنیت و دیوان لاهه علیه ایران با ارائه دقایعه متناسب از سوی ایران با شکست مواجه شد. مصدق پس از تشکیل مجلس هفدهم، به هنگام معرفی کابینه جدید، بر سر وزیر جنگ با شاه به توافق نرسید و بدون اطلاع سرنان نهضت و از جمله آیت‌الله کاشانی استعفا کرد و قوام‌السلطنه، دیکتاتور مآبانه و با صدور اعلامیه‌ای تهدیدآمیز علیه مخالفان خود مبنی بر محکوم به مرگ کردن آنان به تنهایی اداره نفت را نداد و در رأس دولت قرار گرفت اما با پیروزی بزرگ قیام سی‌ام تیر ۱۳۳۱ به رهبری آیت‌الله کاشانی، حکومت ۴ روزه او ساقط شد و بار دیگر مصدق از منزل به کاخ نخست‌وزیری بازگشت. قطع رابطه سیاسی ایران با انگلیس را می‌توان آخرین اقدام صورت گرفته در این دوره دانست.

فضای سیاسی ایران از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی

# شاه بن ۲ فرار!

▪ دکتر سیداسدالله مدنی ▪

با وجود پیروزی پرافتخار قیام سی‌ام تیر، مرحله دوم نخست‌وزیری مصدق با شکست‌های پی‌درپی توأم بود. حوادث روزها و ماه‌های پس از قیام، تا‌سلفانگیز و عبرت‌آمیز بود؛ بدین‌معنا که عاملان سابق سیاست انگلیس، به همراهی مصدق، رهبران اصلی نهضت را یکی پس از دیگری از صحنه خارج کردند و اشخاص مشکوک و باسابقه فراماسوئری پست‌های کلیدی را در‌دست گرفتند. مصدق اختیار قانونگذاری را از مجلس گرفت و اختلاف میان مصدق و اقلیت مجلس که غالباً همان اقلیت دوره پانزدهم بودند، افزایش یافت. مصدق کار را بدانجا رساند که با وجود داشتن اکثریت در مجلس، با اعلام رفراندوم، مجلس را منحل کرد. شاه طی توطئه‌ای که از قبل تدارک دیده شده بود، فرمان عزل مصدق را صادر کرد. آمریکا و انگلیس و عوامل آنها با حوادثی که از ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شکل گرفت، نهضت را با شکست مواجه کردند. اگرچه آیت‌الله کاشانی، به‌رغم جو موجود، در ۲۷ مرداد طی نامه‌ای مصدق را از وقوع کودتایی که توسط زاهدی در جریان بود آگاه و راه چاره را نیز اعلام کرد، متأسفانه مصدق حاضر به همکاری نشد. فردای آن روز (۲۸ مرداد) سرلشکر زاهدی با حمایت مستقیم دولت آمریکا و تلاش سازمان سیا و همراهی همه‌جانبه انگلیس، به هزینه‌ای اندک و به آسانی حکومت را به عنوان قیام ملت تصاحب کرد و سپس در جایگاه نخست‌وزیر کودتا قرار گرفت. شاه که از کشور فرار کرده بود، به خانه بازگشت و دولت آمریکا که در کودتا نقش اصلی را داشت، باوجود آنکه سلطه بریتانیا هنوز هم کارایی خود را از دست نداده بود، برای نخستین‌بار فعالانه در صحنه سیاسی ایران ظاهر شد و کم‌کم به جای استعمارگر ریشه‌دار سابق، گرداننده امور شد. آمریکا ضمن بهره‌مندی از وضعیت حاصله در نتیجه استثنایی سابق انگلیس، روش‌های جدیدی را در سلطه‌گری و سرکوب تحرکات مردمی در پیش گرفت و دولت زاهدی نیز با حمایت آمریکا و حکومت نظامی تیمور بختیار، از تمام مبارزان نهضت ملی انتقام گرفت. در محیط خفقان، حبس، تبعید، شکنجه و تعطیل مطبوعات، نفت ایران که به پشتوانه آن همه مبارزاتی که تمام جهان را تحت تأثیر قرار داد، ملی شده بود، پس از یک سال مقدمه‌چینی، طی قرارداد کنسرسیون‌امینی- بیچ، تسلیم کارتل‌های نفتی شد و آمریکا نیز به سهمی برابر با انگلیس دست یافت. فروردین ۴۲، در پی یورش به مدارس علمیه فیضیه قم و طالبیه تبریز، گروهی از طلاب و جوانان مذهبی و مبارز کشته و مجروح شدند. این مساله، در عاشورای همان سال با سخنرانی و حمله شدیداللحن حضرت امام خمینی(ره) به شاه و دستگاه حاکمه، ناآرامی‌هایی را موجب شد که به دستگیری ایشان انجامید و متعاقب آن قیام تاریخی پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ در اعتراض به بازداشت رهبر مذهبی نهضت شکل گرفت.

اسدالله علم پس از انتخابات مجلس بیست‌ویکم، کرسی صدارت را رها کرد و حسنعلی منصور جانشین او شد. منصور از پیش با حمایت ایالات متحده تعدادی از اشراف‌زادگان تحصیل کرده آمریکا را در کانونی تحت عنوان «کلون نصاب» گرد هم آورده بود و منتظر بود تا کرسی نخست‌وزیری را تصاحب کند. این کلون بعداً به حزب ایران نوین تغییر نام یافت. آبان‌ماه سال ۴۳ آیت‌الله‌العظمی خمینی در مخالفت با کاپیتولاسیون جدید که به نفع آمریکا طراحی شده‌بود، سخنرانی کوبنده‌ای علیه شاه، آمریکا و اسرائیل ایراد کرد که به تبعید ایشان به ترکیه انجامید و به دنبال آن منصور به وسیله مبارزان اسلامی هیات‌های مؤتلفه، اول بهمن آن سال به قتل رسید. برحلافات هویدا که در آن زمان وزیر دارایی کابینه بود، به جای دوست مقتول خود نخست‌وزیر شد. فروردین ۴۴ شاه از یک حمله مسلحانه در کاخ مرمر جان سالم بهدر برد و این اقدام نشان داد در شرایط پیش‌آمده، وی حتی در کاخ سلطنتی نیز در امان نیست و نیروهای خودجوش اسلامی به لحظه ممکن است در بین مخاطبان او حضور داشته باشند. هویدا با ۱۲ سال نخست‌وزیری، وطن‌اتی‌ترین دوره نخست‌وزیری در مشروطه تا پایان حکومت پهلوی را به خود اختصاص داد. این در حالی بود که گروه‌های مسلح مختلفی راه مبارزه را در پیش گرفته بودند و در مقابل، سازمان امنیت نیز محیط وحشت و خفقان بی‌سابقه‌ای را ایجاد کرده بود.

آخرین تغییر در قانون اساسی در سال ۱۳۴۶ صورت گرفت که مادر ولیعهد را نایب‌السلطنه اعلام می‌کرد؛ بدین معنا که وی پس از شاه طی مراسم تاج‌گذاری رسماً صاحب تاج شود.

سال ۱۳۴۹ش بحرین که استان چهاردهم کشور بود و سال‌ها سیاست انگلیس اداره مالی آن را عملاً به وسیله حاکمان محلی انجام می‌داد، ظاهراً به ابتکار شاه اما تحت فشار انگلیس، با پیشنهاد مشترک انگلیس و ایران و مداخله شورای امنیت و از طریق نظرخواهی غیرواقعی نماینده سازمان ملل، از پیکره کشور جدا شد و تجزیه و استقلال بحرین در مجلس ایران به تصویب رسید. البته جزایر سه‌گانه تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی که همیشه متعلق به ایران بوده‌اند، به‌رغم دستیابی بحرین به استقلال، پس از یک نمایش نظامی همچنان در حاکمیت ایران باقی ماند. اعتراض ایرانیان به جدایی بحرین با خشونت پاسخ داده شد و افرادی تحت تعقیب و بازداشت قرار گرفتند.

شاه که در دهه ۵۰، بیش از هر زمان دیگر، خود را در موضع مستحکم و مسلط بود اوضاع می‌دید، از بازی دم‌وراکتیکی‌مانه ۲ حزب ملیون و مردم که هیچ عضوی هم نداشتند و فقط برای آنکه کشور را دوحزبی نشان دهند نمایش می‌دادند، خسته شده بود. او احساس می‌کرد باید صاحب قدرت مطلقه باشد؛ لذا در یک مأمور سیاسی جدید، احزاب کشور و از جمله ۲ حزب خودساخته را منحل کرد و از تأسیس حزب جدیدی خبر داد که تمام اتباع کشور باید عضو آن می‌شدند و آن حزب رستاخیز بود. شاه که گویا چون قدرت پیدا کرده بود، به‌ویکباره مبدأ تاریخ را که بر مبنای روز هجرت پیامبر(ص) از مکه به مدینه بود، عوض کرد. گویا مشاورانش به او گفته بودند سلطنت، خود باید مبدأ تاریخ داشته باشد. به همین علت، تاریخی را برای جلوس

نخستین شاه در تاریخ ایران جعل کردند تا سلطنت او با یک

عدد تاریخی به‌یادماندنی تطبیق کند. این اقدامات شریاطی را فراهم کرد که تقابل مردم با رژیم وضع آشتی‌ناپذیری پیدا کرد. شاه از این پس و حتی از سال‌های قبل، به بسیاری از کشورها مسافرت می‌کرد یا خود، سرنان و زمامداران ممالک مختلف را به میهمانی‌های مجلل و پرهزینه‌ای دعوت می‌کرد که در تاریخ شاهان قبلی سابقه نداشت و این امر هزینه سنگینی را بر کشور تحمیل می‌کرد. در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا در سال ۱۳۵۵ش(۱۹۷۶م، برخلاف انتظار شاه، «جیمی کارتر» پیروز شد که شعار انتخاباتی او، رعایت حقوق بشر بود. این تحول در سیاست آمریکا، شاه را مجبور کرد فضای باز سیاسی اعلام کند، فضای بازی که به‌رغم تمام تمهیدات داخلی و خارجی، دیگر هرگز فرصت بستن آن را پیدا نکرد. از سوی دیگر، حملات سازمان‌های مختلف بین‌المللی به رژیم شاه و سابقه خشونت‌های این رژیم، برای شاه خوشایند نبود.

سال ۱۳۵۶ فعالیت‌های مبارزاتی آیت‌الله‌العظمی امام خمینی، به‌رغم تبعید، در نجف همچنان ادامه داشت و در داخل کشور نیز تدابیر سازمان امنیت دیگر کارساز نبود. درگذشت مشکوک آیت‌الله حاج‌سیدمصطفی خمینی در نجف، عکس‌العمل گسترده‌ای را در ایران در پی داشت. انتشار مقاله روزنامه اطلاعات در هفدهم دی ۵۶ علیه حضرت امام، موج تظاهرات خونینی را در قم به راه انداخت و همچنین در مراسم چهلم، در تبریز و دیگر شهرها به حرکت‌های پرخوشی دامن زد که تا پایان بخشیدن به عمر رژیم تداوم یافت. امام(ره) از نجف پیغام دادند هدف نهضت دستیابی به انقلاب است و لذا بغداد از سوی ایران تحت فشار قرار گرفت. وزیر امور خارجه وقت، فورا برای چارچوبی نزد «حسن‌البکر» و «صدام» سوختند. درباریان و خانواده سلطنتی دارای‌های خود را به خارج منتقل کردند. دیگر امید آنان به ماندن در ایران ضعیف شده بود. نوروز ۵۷، از جانب رهبر عزای عمومی اعلام شد. زندانیان سیاسی اعتصاب غذا کردند. پیام‌های امام به‌سرعت در سراسر کشور پخش می‌شد. اعتصاب در صنایع نفت و عدم تولید و توزیع آن، دولت را فلج کرد. کم‌کم شعار مرگ بر شاه، به یک شعار عمومی تبدیل شد. در اسفهان و ۱۰ شهر دیگر حکومت نظامی اعلام شد. مردم در اول رمضان، فریاد الله‌اکبر را بر فراز بام‌ها سر دادند. «سولیوان» و «پارسونز»، سفرای آمریکا و انگلیس، با مراکز خود و با دربار شاه در تماس روزانه بودند. شله انتظار حمایت جدی، به‌ویژه از آمریکا داشت. فاجعه سینما رکز آبادان تیر خلاصی بر کابینه آموزگار بود (در این فاجعه، ۴۰۰ تماشاچی در آتش سوختند). شریف‌امامی با سرکودت آشتی ملی از مجلس رای اعتماد گرفت، درحالی که خود، ۱۳ سال در راس مجلس سنا و از ارکان هیات حاکمه بود. تمام تدابیر او در فریب رهبر و مردم فایده نکرد و سرانجام، تظاهرات گسترده و میلیونی و سپس برقراری حکومت نظامی ناگهانی و کشتار هفدهم شهریور میدان ژاله او را به استعفا مجبور کرد. کشتار هفدهم شهریور در صحنه این‌المللی انعکاس بسیار نامطلوبی برای رژیم داشت. شاه از اینکه آمریکا او را رها نکند، به وحشت افتاد و هرزمن امر، روحش را سخت تضعیف کرده بود. شاه هراسان، به تصور اینکه شاید بتواند با روی کار آوردن نظامیان در عرصه حکومت، بحران را خاتمه دهد، اعلام کرد «صدای انقلاب را شنیده و می‌خواهد جبران مافات کند» و دولت نظامی از هساری را با هدف انجام وظیفه تا برقراری امنیت، در چهاردهم آبان ۱۳۵۷ روی کار آورد. با استقرار رهبری انقلاب در نوفل لوشاتو پاریس، تحرکات نهضت ابعاد جهانی پیدا کرد. اعتصابات، تظاهرات و برخوردهای مردم با دولت نظامی تشدید شد و به رادیو و تلویزیون نیز سرایت کرد. فرار نظامیان از پادگان‌ها آغاز شد. باقیمانده حامیان شاه به او تشکیل یک دولت مرمی و فرماندهان نظامی طرح یک کودتا و قتل‌عام را پیشنهاد کردند. اما بیماری شاه که پنهان نگه داشته شده بود، در این ایام مردم بر علت شده و هرگونه تصمیم‌گیری را برای او تردیدناگه دشوار می‌ساخت؛ تا اینکه سرانجام نگرید با اراده رهبران جبهه ملی سابق، شاپور بختیار را مناسب تشخیص داده، او را برای تشکیل دولت نامزد کرد.

بختیار در مقابل توانایی از خون و آتش که مردم در آن غوطه‌ور بودند، هفدهم دی ۵۷ اعلام زمامداری کرد و از مجلس رای اعتماد گرفت. شورای سلطنت تشکیل شد تا شاه به بقای سلطنت خود اطمینان پیدا کند. وی در نخست‌وششم دی با چشمان گریان برای همیشه از کشور خارج شد و مردم با شادی بسیار خروج او را جشن گرفتند. شورای انقلاب توسط امام- در حالی که در خارج بودند- پایه‌گذاری شد و رهبری که همه جریانات را از دور هدایت می‌کرد، برای بازگشت به کشور مهیا شد. حامیان خارجی بختیار تلاش می‌کردند این بازگشت را به‌تأخیر اندازند. فرودگاه شمشاد شد تا این بازگشت صورت بگیرد اما به سوی انگلیس و اجتماعات میلیونی، امام خمینی دوازدهم بهمن‌ماه سال ۵۷ به کشور بازگشت. استقبال بزرگ تاریخ انجام گرفت و هیچ راهی جز سقوط سلطنت و تشکیل حکومت اسلامی باقی نماند.

مدرسه رفاه، محل اقامت رهبر، نقطه توجه سراسر جهان قرار گرفت. مهندس بازرگان از جانب امام به نخست‌وزیری موقت منصوب شد. بختیار همچنان برای حفظ سلطنت تلاش می‌کرد و تنها نقطه امید او ارتش بود که بدنه آن نیز به سوی انقلاب متمایل بود. بیست‌ویکم بهمن، همافران نیروی هوایی در مقابل گارد شاهنشاهی قرار گرفتند. رژیم به منظور نابودی نهضت، از ساعت ۴ بعدازظهر حکومت نظامی اعلام‌کرد تا به عنوان آخرین علاج، ضربه لازم را بر انقلاب وارد کند. اما پیام سرنوشت‌ساز امام که با قاطعیت خاصی به مردم ابلاغ شد و می‌گفت «عنتا نکنید، در خیابان‌ها باقی بمانید»، توطئه را بالاتر کرد و کودتا ناممکن شد. اینچنین بود که سرانجام نهضت اسلامی مردم به رهبری امام خمینی در روز بیست‌ودوم بهمن ۵۷ دو پیروزی رسید و ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی در کشور به تاریخ سپرده شد.

منبع: ماهنامه زمانه، شماره ۲۹